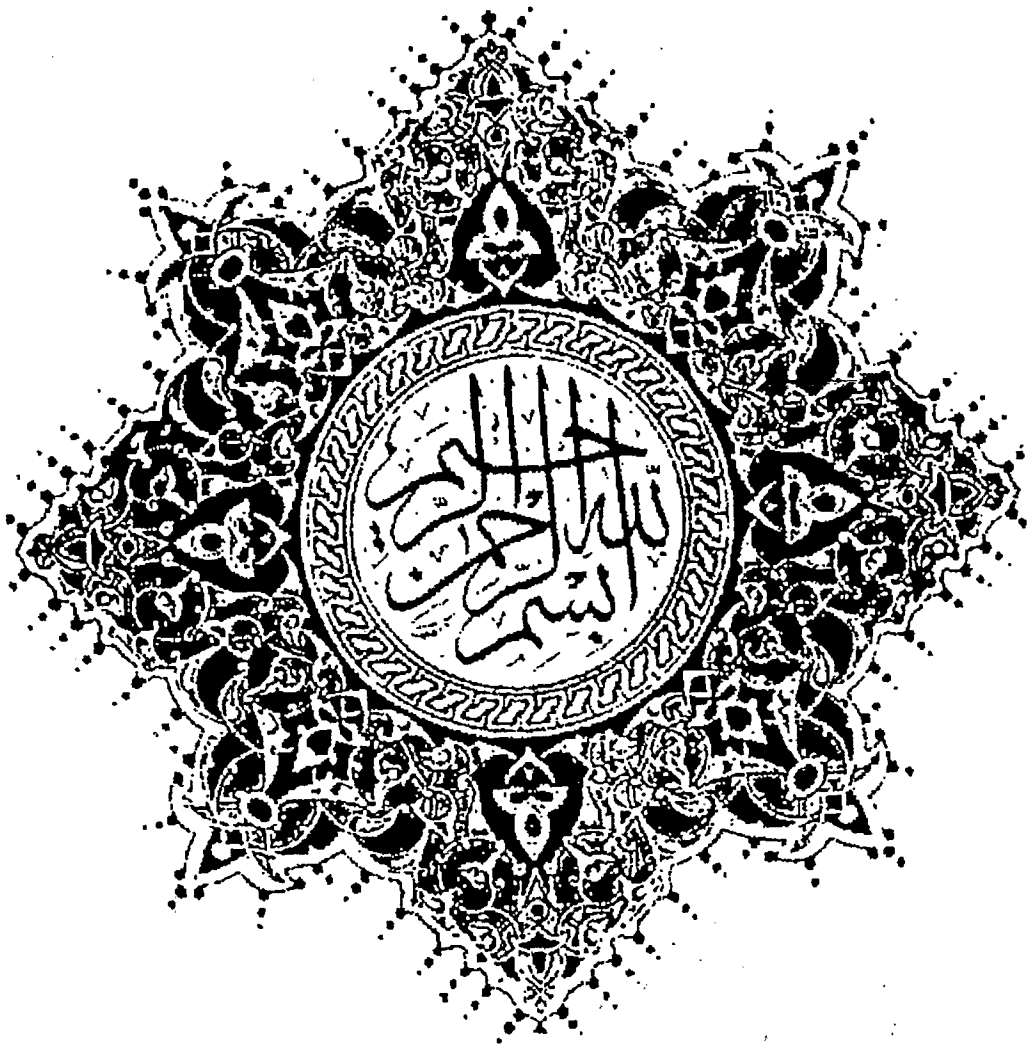


اسکن شد  
تاریخ:  
شماره:



دکتر سید مرتضیٰ عسکری

۱۲۹۸.۲



دانشگاه اصفهان  
دانشکده ادبیات و علوم انسانی  
گروه ادبیات فارسی

## پایان نامه ی دکتری زبان و ادبیات فارسی

مقدمه، تصحیح و تحشیه نیمه اول کتاب تاریخی - ادبی تاج المآثر

استادان راهنما:

دکتر سید مهدی نوریان

دکتر غلامحسین شریفی ولدانی

۱۳۸۸/۱۰/۲۷

استاد مشاور:

دکتر محمدرضا نصر اصفهانی

کتابخانه مرکزی  
شعبه ادبیات

پژوهشگر:

مهدی فاموری

شهریور ماه ۱۳۸۸

۱۲۹۸۰۲

کلیه حقوق مادی مترتب بر نتایج مطالعات، ابتکارات  
و نوآوری های ناشی از تحقیق موضوع این پایان نامه  
متعلق به دانشگاه اصفهان است.



دانشگاه اصفهان

دانشکده ادبیات و علوم انسانی

گروه زبان و ادبیات فارسی

## پایان نامه دکتری رشته‌ی زبان و ادبیات فارسی آقای مهدی فاموری

تحت عنوان

### مقدمه ، تصحیح و تحشیه نیمه نخست کتاب تاریخی - ادبی تاج المآثر

به تصویب رسید.

در تاریخ ۸۸/۷/۵ توسط هیات داوران بررسی و با درجه عالی

امضاء

با مرتبه علمی استاد

دکترسید مهدی نوریان

۱- استاد راهنمای پایان نامه

با مرتبه علمی استادیار

دکتر غلامحسین شریفی

امضاء

با مرتبه علمی استادیار

دکتر محمدرضا نصر اصفهانی

۲- استاد مشاور پایان نامه

امضاء

با مرتبه علمی استاد

دکتر مهدی تدین

۳- استاد داور داخل گروه

با مرتبه علمی دانشیار

دکتر سید علی اصغر میرباقری فرد

امضاء

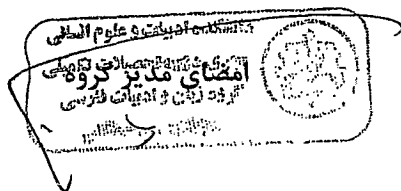
با مرتبه علمی استاد

دکتر محمد حسین کرمی

۴- استاد داور خارج از گروه

با مرتبه علمی دانشیار

دکتر جلیل نظری



## سپاسگزاری :

بر خود فرض می دارم تا بیاس صادقانه خود را به حضور استادان فاضل و ارجمند خویش تقدیم بدارم: جناب آقای دکتر بهید مهدی نوریان، جناب آقای دکتر جمشید مظاهری، جناب آقای دکتر غلامحسین شریفی ولدانی و

جناب آقای دکتر مهتدرضا نصر اصفهانی

به یاس همرت حضورشان

## چکیده:

تاج المآثر کتابی است به فارسی تالیف "حسن نظامی نیشابوری" مشتمل بر تاریخ سلاطین و امرای غوری خراسان و هند، از سال ۵۸۷ تا ۶۱۴ هجری قمری. این کتاب به ثبت وقایعی پرداخته که در دوران حکومت سلطان غیاث الدین محمد غوری (۵۹۹-۵۵۸ ه.ق)، سلطان معزالدین محمد غوری (۶۰۲-۵۹۹ ه.ق)، سلطان قطب الدین آیبک (۶۰۷-۶۰۲ ه.ق) و سلطان شمس الدین التتمش (۶۳۳-۶۰۷ ه.ق) در گستره زمانی حدوداً سی ساله رخ داده بوده است. نثر کتاب وی فنی و مصنوع و آمیخته با اشعار فراوان فارسی و تازی است، تا آنجا که به گفته ملک الشعرا بهار، "هیچ کتاب به قدر تاج المآثر شاهد شعری خاصه از اشعار متقدمان ندارد." ما در مقدمه رساله، ابتدا از احوال و زندگانی مولف تاج المآثر سخن گفته ایم. نویسنده جز در مقدمه اثر در هیچ کجای کتاب از خود نام نبرده؛ در آنجا خود را "بنده و بنده زاده حسن نظامی" معرفی کرده است. از متن کتاب بر می آید که عمر وی در روزگار نگارش تاج المآثر از دهه سوم و یا نهایتاً چهارم این سوی و آن سوی تر نبوده و سال تولد وی نباید مقدم بر سال ۵۶۰ هجری بوده باشد. در بخش دیگری از مقدمه، از نسبت خانوادگی صاحب تاج المآثر با نظامی عروضی سمرقندی سخن گفته ایم. باور ما آن است که این نسبت را در مجموع و بر پایه مدارک و اسناد موجود و باقی مانده نه می توان اثبات کرد و نه لزوماً نفی. در بخش بعد مقدمه به اثبات این موضوع پرداخته شده که حسن نظامی به اغلب احتمال، بر مذهب تشیع دوازده امامی بوده است. نیز در اینجا، درباره شیوخ حسن نظامی در تصوف، شیخ محمد کوفی و شیخ محمد سرزی، سخن گفته - ایم. شیخ محمد سرزی همان شیخ مذکور در یکی از داستانهای معروف مثنوی مولوی است.

اساس و پایه تاج المآثر از لحاظ سبکی، همان پایه و اساس کلیله و دمنه نصرالله منشی است. اگرچه کتاب تاج المآثر، به بهانه ثبت و نگارش تاریخ سلطنت ممدوحان غوری حسن نظامی تالیف شده، اما ارزش ادیبش، بیش از ارج تاریخی آن است و از این روی، کتاب تاج المآثر را باید یکی از اولین حلقه های زنجیر انحطاطی دانست که در تاریخ نویسی فارسی در سده های بعد نمایان شد. با این حال باید دانست که این اثر، چه از جهت قدمت و چه از جهت شمول بر اطلاعات درجه اول تاریخ غوریان - ولو در حجمی اندک - کتابی است حائز اهمیت.

قسمت اصلی رساله به تصحیح نیمه نخست کتاب تاریخی - ادبی تاج المآثر اختصاص دارد. این کتاب تاکنون در ایران تصحیح و منتشر نشده است. نسخ مورد استفاده ما در به سامان رسانیدن این کار، چهار نسخه از قدیمی ترین نسخ در دسترس می باشد. تصحیح متن با مبنا قرار دادن نسخه اساس و ذکر اختلافات نسخه بدلهای در پاورقی صورت گرفته است. اگر در جایی از نسخه اساس غلط آشکاری به چشم خورده، از نسخ سه گانه دیگر یکی برگزیده و به متن منتقل شده است.

در پایان، تعلیقات رساله شامل فرهنگ واژگان دشوار تازی و فارسی و نمایه ها آورده شده است.  
واژگان کلیدی: تاج المآثر، حسن نظامی، غوریان، نثر فنی

## فهرست مطالب

عنوان	صفحه
مقدمه.....	یک
معرفی کتاب.....	یک
نگاهی به احوال و زندگانی حسن نظامی، نویسنده تاج المآثر.....	دو
روزگار نظامی.....	دو
درباره غوریان.....	چهار
درباره سه ممدوح حسن نظامی.....	هفت
درباره نگارنده.....	ده
نام و لقب.....	ده
زادگاه و موطن.....	ده
سال ولادت و درگذشت او.....	دوازده
نسبت خانوادگی صاحب تاج المآثر با نظامی عروضی سمرقندی.....	سیزده
مذهب حسن نظامی.....	هفده
تصوف حسن نظامی.....	بیست و پنج
شیخ محمد کوفی.....	بیست و پنج
شیخ محمد سرزی.....	بیست و هشت
حسن نظامی و فرهنگ سیاسی روزگار.....	سی و پنج
شاعری حسن نظامی.....	سی و هفت
درباره کتاب.....	سی و نه
مختصات تاریخ نگارانه کتاب.....	سی و نه
سبک شناسی.....	چهل و دو
تاج المآثر و کلیله و دمنه نصرالله منشی.....	چهل و نه
اثر تاج المآثر در کتب پس از خود.....	پنجاه
تاج المآثر و تصحیح دواوین شاعران بزرگ.....	پنجاه و دو
ابیاتی فوت شده از دفاتر شعرای بزرگ.....	پنجاه و سه
کیفیت تصحیح.....	شصت و شش
<b>متن مصحح تاج المآثر.....</b>	<b>۱.....</b>
شرح حال مرتب این مجموع.....	۲۲.....
فتح اجمیر.....	۱۰۳.....
تفویض ایالت اجمیر به پسر رای پتورا.....	۱۳۵.....
فتح دهلی حرس الله اقبالها.....	۱۳۶.....
ذکر ایالت کهرام و سامانه.....	۱۴۰.....
ذکر انهزام جتوان و کشتن او در جنگ.....	۱۶۵.....

صفحه	عنوان
۲۰۵.....	استخلاص میرت و دهلی.....
۲۱۶.....	ذکر عصیان هراج برادر رای اجمیر.....
۲۳۱.....	نهضت مبارک بر صوب حضرت غزنه حرسها الله من الآفات.....
۳۱۴.....	نهضت مبارک بر سمت قلعه کول و خطه بنارس.....
۳۱۷.....	استخلاص حصن کول.....
۳۲۵.....	جنگ بنارس.....
۳۷۶.....	نهضت مبارک به طریق کول و تفویض ایالت این موضع به ملک حسام الدین.....
۳۹۴.....	<b>تعلیقات</b> .....
۳۹۵.....	نمایه اشخاص.....
۳۹۶.....	نمایه اماکن.....
۳۹۷.....	نمایه مثلها و مثلواره ها و حکم تازی.....
۴۰۱.....	نمایه آیات قرآنی.....
۴۰۴.....	فهرست احادیث.....
۴۱۰.....	فرهنگ واژگان دشوار ابیات تازی.....
۴۳۵.....	فرهنگ مصادر عربی.....
۴۵۲.....	فرهنگ واژگان دشوار فارسی.....
۶۶۱.....	فهرست مأخذ.....



# مقدمه

## معرفی کتاب :

تاج المآثر کتابی است به فارسی تالیف "حسن نظامی نیشابوری" مشتمل بر تاریخ سلاطین و امرای غوری خراسان و هند، از سال ۵۸۷ تا ۶۱۴ هجری قمری. این کتاب به ثبت وقایعی پرداخته که در دوران حکومت سلطان غیاث الدین محمد غوری (۵۹۹-۵۵۸ ه.ق)، سلطان معزالدین محمد غوری (۶۰۲-۵۹۹ ه.ق)، سلطان قطب الدین آیبک (۶۰۷-۶۰۲ ه.ق) و سلطان شمس الدین التتمش (۶۳۳-۶۰۷ ه.ق) در گستره زمانی حدوداً سی ساله رخ داده بوده است.

درباره مؤلف و برخی جوانب زندگی وی بعد از این سخن خواهیم گفت. در اینجا تنها به طرح این مطلب اکتفا می‌کنیم که وی نگارش کتاب خود را در سال ۶۰۲ هجری قمری در دهلی و به درخواست برخی از نزدیکان خود و در تحت حمایت شرف الملک وزیر قطب الدین آیبک آغاز کرده، بر آن بوده تا نمونه‌ای عالی از فصاحت و بلاغت که به تعبیر خود وی، چشم جهانیان بر آن خیره بماند، به دست دهد (نسخه اساس، برگ ۳۶). او خود تصریح دارد که نوشتن کتابی از این دست برایش خوشایند نبوده و می‌گوید: "عجب از اهل روزگار که نتیجه تحصیل و ثمره استفادت، کلمه‌ای چند منظوم و جمع و تالیف کتاب پارسی شناسد" (همان، برگ ۳۰)؛ اما از آنجا که "مثال مبارک به شرح مقامات دولت قاهره شیدالله ارکانها و ثبت بنیانها نفاذ یافته است و مجال عذر و تاخیر و نطق اهمال و امهال، تضایق پذیرفته، حکم فرمان را نفعه الله امضا به ارتسام و امتثال تلقی باید کرد" (همان، برگ ۳۶).

آخرین واقعه‌ای که حسن نظامی در تاج المآثر ثبت کرده، به سال ۶۱۴ هجری (واگذاری حکومت لاهور به ناصرالدین محمود) مربوط است. مؤلف برای کتاب خود خاتمه‌ای در ستایش ممدوح و ارزش ادبی اثر تدارک دیده و از این روی تصور برخی که گمان برده‌اند تاج المآثر با مرگ حسن نظامی ناتمام مانده است نابه‌جاست (نظامی، ۲۰۰۸م، ص ۲۰).

نثر کتاب وی فنی و مصنوع و آمیخته با اشعار فراوان فارسی و تازی است؛ تا آنجا که به گفته ملک الشعرای بهار، "هیچ کتاب به قدر تاج المآثر شاهد شعری خاصه از اشعار متقدمان ندارد." (بهار، ۱۳۷۰، ص ۷۰) این خصوصیت کتاب اگرچه موجب فراهم آمدن گنجینه قابل توجهی از اشعار بزرگان ادب فارسی و عربی در موضوعات مختلف شده است، در عین حال تا حد زیادی به ارزش کتاب به عنوان اثری در گستره تاریخ‌نگاری لطمه آورده و گاه زیبایی و روانی نثر آن را نیز تحت شعاع قرار داده است. با این همه به قول زنده یاد بهار، اگرچه این کتاب را نمی‌توان در ردیف کتب درجه اول نثر فنی فارسی قرار داد، در هر حال در نوع خود کتابی ممتاز است (همان، ص ۱۰۹). ملک الشعراء حتی در جای دیگری از کتاب خود، نثر تاج المآثر را از نظر یکدستی بر اثری چونان "تاریخ

جهانگشای جوینی " برتری می نهد (همان، ج ۳، ص ۷۰). ما در جای خود از ارزش تاریخی و ادبی این کتاب سخن خواهیم گفت.

۱- نگاهی به احوال و زندگانی حسن نظامی، نویسنده تاج المآثر:

۱-۱- روزگار نظامی:

نیمه دوم سده ششم هجری برای خراسان یکی از دهشتناک ترین ادوار تاریخ به شمار می آید. در این روزگار، از پس زوال دولت مقتدر غزنوی در سده پنجم هجری که چونان سدی در برابر هجوم اقوام و قبایل ترک آسیای میانه عمل می کرد، بلاد شرقی به محل رقابت و مبارزه اقوام و دول کوچک و بزرگی مبدل شد که هریک بر گوشه ای از آن حکم می راندند. در این روزگار، سلجوقیان، غوریان، غزنویان، خوارزمشاهیان، غزان، ختائیان و خرلخیان هریک پاره ای را فراچنگ آورده، بر سر دیگر بخشها با هم می جنگیدند:

در سال ۵۴۷ ه.ق غوریان، غزنین را از دست غزنویان به در آوردند. غزنویان که از هنگام شکست مسعود از ترکان سلجوقی در سال ۴۳۱ هجری در دندانتان مرو و قتل او در سال ۴۳۲ در سرایش افول افتاده بودند، از این پس به افغانستان و سیستان و سند منحصر شدند تا آنکه در سال ۵۸۳ لاهور پایتخت بعدی ایشان نیز به دست غوریان سقوط کرد و آخرین پادشاه غزنوی، خسرو ملک، کشته شد. در سال ۵۳۶ سلطان سنجر سلجوقی که قوی ترین حکمران منطقه خراسان به شمار می آمد و "خطبه او از حد کاشغر تا اقصی بلاد یمن و مکه و طائف و مکران و عمان و آذربایجان تا حد روم" خوانده می شد (راوندی، ۱۳۶۴، ص ۱۷۱)، در نزدیکی سمرقند از قراختیایان که از اقوام ترک و کافر آسیای میانه بودند، شکست خورد (همان، ص ۱۷۲). این شکست که اولین و به قول برخی بزرگترین مغلوبیت سلطان سنجر بود (اقبال، ۱۳۴۶، ص ۲۵۹) برای او بسیار گران تمام شد. بر اثر این شکست اتسر خوارزمشاه که از مدتها پیش داعیه سلطنت داشته و در خوارزم عصیان آشکار کرده بود، به خراسان تاخت و "مرو و نیشابور بغارتید و بسیار خزاین و ذخایر برگرفت" (همان). سنجر در پاسخ او به خوارزم لشکر کشید و او را به اطاعت دوباره ملزم ساخت. اما شکست بزرگ دیگری که با آن، یکی دیگر از نقاط عطف تاریخ خراسان شکل پذیرفت، در راه بود. سنجر در سال ۵۴۸ هجری -در کمال ناباوری- از غزان شکست خورد و اسیر شد. "غزان مرو را که دارالملک بوده بود ... سه روز متواتر می غارتیدند ... و اغلب مردم شهر را اسیر کردند و بعد از غارتها عذاب می کردند تا نهاینها می نمودند و بر روی زمین و زیر زمین هیچ نگذاشتند، پس روی به نیشابور [= موطن مؤلف تاج المآثر] نهادند" (همان، ص ۱۸۰). مردم شهر به دفاع برخاستند اما کاری از پیش نرفت و مهاجمان بر شهر غلبه یافته، چند روز به غارت شهر پرداختند. کار غارت تا بدانجا رفت که "چون ظاهر چیزی نمانده بود، نهران خانه ها و دیوارها

می سفتند و سرایها خراب می کردند و اسیران را شکنجه می کردند و خاک در دهان می آکندند تا اگر چیزی دفین کرده بودند، می نمودند؛ اگر نه می مردند" (همان، ص ۱۸۱). ابن اثیر می گوید که غزان، نیشابور را به "قاعاً صفصفاً" [زمین ویرانه ای صاف] بدل کردند و کوچک و بزرگ را کشتند (ابن اثیر، ۱۹۶۶م.، ج ۱۱، ص ۱۷۷). ویرانکاریهای غزان در خراسان که به قول بعضی به درستی از بزرگترین مصائب تاریخ ایران انگاشته می شود (صفا، ۱۳۵۵، ص ۱۴) بر انحطاط اوضاع آن سامان اثری قطعی و تاریخی داشت. بر اثر این تهاجم، خراسان که به قول راوندی در عهد سنجر، "مقصد جهانیان و منشاء علوم و منبع فضایل و معدن هنر" بود (راوندی، ۱۳۶۴، ص ۱۷۱)، "از آن ناکسان خراب شد و تابش با عراق داد" (همان، ص ۱۸۱).

سنجر در سال ۵۵۱ از اسارت می گریزد اما پیش از آنکه بتواند برای تدارک شکست خویش اقدام کند، به سال ۵۵۲ در می گذرد (منهاج سراج، ۱۳۴۲، ص ۲۶۲). بعد از اسارت سنجر، برخی از سرداران او به سودای قدرت سر برآورده، هر یک گوشه ای از ملک گسترده او را در چنگ خویش آوردند. برادرزاده سنجر، سلیمان بن محمود، رکن الدین محمود بغراخان و امیر عمادالدین احمد سه تن از این کسانند. اما در نیشابور، کار به دست یکی از غلامان سنجر به نام "موید ای ابه" افتاد. او برای خود دستگاهی ترتیب داد و به عنوان "ملک" به حکمرانی پرداخت. این شهر که در این زمان بر اثر حمله غزان و پس از آن، به واسطه جنگهای مذهبی اهالی، به ویرانه بدل شده بود، در دست سلطان محمود جانشین سنجر بود. ملک موید، محمود را مغلوب کرد و به شادیاخ وارد شد (راوندی، ۱۳۶۴، ص ۱۸۲) و به آباد کردن آنجا همت گماشت تا بدین ترتیب و با کوچ مردم نیشابور به شادیاخ، نیشابور بیش از پیش متروک بماند. موید در سال ۵۵۸ با خوارزمشاه سلطانشاه بن ایل ارسلان که به قصد فتح نیشابور آمده بود، جنگید ولی کار به صلح و اطاعت آبه از خوارزمشاه کشید. بعد از آی ابه، فرزند و نوه اش، طغانشاه و سنجرشاه هر یک کروی فری یافتند.

اما در محدوده حکومت خوارزمشاهیان، با درگذشت ایل ارسلان خوارزمشاه به سال ۵۶۷، میان پسران او، سلطانشاه و علاء الدین تکش، نزاع و ستیز در گرفت. سلطانشاه وارث تخت پدر خویش بود؛ اما علاء الدین، برادر بزرگ او حاضر به چشم پوشی از سلطنت نبود. علاء الدین با استمداد از قراختائیان و سلطانشاه با کمک ختائیان و ملک مؤید آی ابه و دیگران سالها در خراسان و خوارزم جنگیدند تا آنکه در سال ۵۸۵ به صلح رضایت دادند (ابن اثیر، ۱۹۶۶ ج ۱۲، ص ۱۴۵). سلطانشاه بخشهایی از خراسان را در تصرف گرفت و علاء الدین تکش، به عنوان خوارزمشاه بر مسند تکیه زد. در اثنای جنگهای این دو تن، طغانشاه و پس از وی سنجرشاه و منگلی بیگ که - همانگونه که گفته شد - بر شادیاخ حکم می رانندند، از سلطانشاه حمایت کردند. بدین ترتیب شادیاخ در معرض هجوم علاء الدین تکش قرار گرفت. اما علاء الدین تا سال ۵۸۳ در هیچکدام از جنگهای خویش نتوانست از قلعه

شادیاخ عبور کند تا آنکه در محرم این سال، با تسلیم شدن منگلی بیگ، وی به شادیاخ وارد شد، منگلی بیگ را کشت و ناصرالدین ملکشاه، پسر بزرگ خود را بر آنجا گماشت (میرخواند، ۱۳۸۰، ص ۳۲۹۹).

با مرگ سلطان‌شاه در سال ۵۸۹، علاء‌الدین به گستردن دامنه فتوحات خود در ترکستان و خراسان و عراق پرداخت. این فتوحات، خوارزمشاهیان را به یکی از قدرتهای اصلی منطقه بدل کرد. در سال ۵۹۶ با بر تخت نشستن سلطان محمد، کار خوارزمشاهیان رونقی افزونتر یافت. او با غوریان که رقیب اصلی او در خراسان بودند، جنگهای متعددی کرد که ما در صفحات بعد به اجمال درباره این جنگها سخن خواهیم گفت. رقیب او در این جنگها معزالدین غوری بود که زمانی در کسوت سپهسالاری و زمانی در جامه سلطان با محمد خوارزمشاه آویخت و زمانی بر او چیره شد و گاه از او شکست یافت. با مرگ سلطان معزالدین در سال ۶۰۲ ه. ق، خوارزمشاه چهره بی هم‌اورد سرزمینهای شرقی شد تا آنکه در سال ۶۱۶ ه. ق و با سرازیر شدن لشکر مغول طومار حکمرانی او نیز در هم پیچیده و فصلی خونبار از تاریخ خراسان و ایران آغاز شد.

#### ۱-۲- درباره غوریان:

نویسنده حدودالعالم، ناحیه غور را ناحیتی "اندر میان کوهها و شکستگیها" معرفی کرده (مولف ناشناس، ۱۳۴۰، ص ۱۰۱). یاقوت حموی در "معجم البلدان"، در ذیل غور آورده: "جبال و ولایة بین هرات و غزنة و هی بلدة باردة واسعة موحشة و هی مع ذلك لا تتطوی علی مدینة مشهورة و اکبر ما فیها قلعة یقال لها فیروزکوه یسکن ملوکهم فیها" (حموی، ۱۹۵۷ م، ج ۴، ص ۱۵۷).

این ناحیه به مناسبت موقعیت طبیعی و وضع جغرافیایی، همواره از دستبرد دشمنان خارجی در امان بوده است. "تقریباً همه خاک این سرزمین که از هرات تا غزنه طول آن بوده کوهستانی و بسیار سرد و به همین سبب رفت و آمد در آن همیشه خطرناک بوده است" (روشن ضمیر، ۱۳۵۷، ص ۲). آنگونه که نفوذ اسلام هم در این ناحیه مانند نواحی اطراف آن نبوده و تا حدود قرن پنجم هجری، این آیین در این منطقه هنوز غلبه ای کلی حاصل نکرده بوده است. به گفته استخری در قرن چهارم هجری اکثر غوریان کافر (= بودایی) باقی مانده بودند و "اندک مایه مسلمان در میان غوریان هستند" (استخری، ۱۳۳۷، ص ۲۲۰) حال آنکه سرزمین ایشان از هر سو در محاصره متصرفات مسلمانان بوده (همان). از آن زمان به بعد مردم سرزمین غور به سبب مهاجرت عربها به آنجا کم کم با دین اسلام آشنا گردیدند و پایه آیین بودا به تدریج رو به سستی نهاد. در سالهای ابتدایی قرن ۵ هجری که سلطان محمود غزنوی دامنه فتوحات خود را تا نواحی غور و هند گسترانید، هنوز اغلب غوریان بودایی بوده اند و به قول ابوالفضل بیهقی، هنوز غور "کافرستان" است (بیهقی، ۱۳۲۴، ص ۱۱۴). بیهقی توفیق سلطان مسعود غزنوی در غور و چیرگی بر غوریان را

می ستاید و می گوید هیچ کس "چنین در میانه زمین غور نرفت" (همان، ص ۱۲۱). از این تاریخ به بعد هم به واسطه پیگیری مجدانه سلاطین مسلمان و هم تبلیغات گسترده بزرگان اسلامی، توجه به اسلام شتاب بیشتری می گیرد، اگرچه در همین روزگار نیز حاکم سرزمین غور، محمد بن عباس سوری، که مغلوب محمود شده، آنگاه از سوی خود محمود به عنوان حاکم غور باقی مانده، با وجود داشتن نامی اسلامی به عدم باورمندی به اسلام متهم بوده است؛ موضوعی که شاید از دلایل کشته شدن وی به دست محمود بوده باشد (روشن ضمیر، ۱۳۵۷، ص ۱۵).

نکته دیگر آنکه سرزمین غور به علت موقعیت جغرافیایی خود برای مدتهای مدید از نفوذ زبان و ادب عرب برکنار و زبان دیوان و ادب در دربار فرمانروایان غور - به ویژه پیش از چیرگی محمود - زبان فارسی بوده و این مخصوصاً به واسطه ایرانی تبار بودن این حکام و تعصب ایشان بر ایرانیگری تقویت می شده است. احتمالاً نخستین نکته ای که در خصوص حکام و فرمانروایان غوری می توان گفت همین تاکید است که مورخان بر نژاده بودن ایشان و نیز بر قدمت تاریخی حکومت ایشان - خواه در هیات حکومت های مستقل و خواه در سکوت امرای محلی و وابسته - داشته اند. منهاج سراج - از قول فخرالدین مبارکشاه مروزی که نسب نامه منظوم سلاطین غوری را پرداخته بود - تبار غوریان را به "ضحاک بیوراسب" بسته (منهاج سراج، ۱۳۴۲، ص ۳۱۸). او پس از ذکر پاره ای مطالب افسانه آمیز درباره فرزندان ضحاک، به تاریخ متاخر ایشان می پردازد و می گوید: که "شنسب"، پدر اعلائی ایشان در روزگار خلافت حضرت علی (ع) بر دست امیرالمؤمنین، "وجهه ایمان آورد و از وی عهد و لویایی بستند" (همان، ص ۳۲۰). او سپس می گوید که امیر فولاد غوری فرزند شنسب، اطراف جبال غور را در تصرف داشته است. وی در بزرگی "نام پدران خود احیا کرد" و "چون صاحب الدعوت ابومسلم مروزی خروج کرد و امراء بنو امیه را از ممالک خراسان ازعاج و اخراج کرد، امیر فولاد حشم غور را به مدد ابومسلم برد و در تصرف آل عباس و اهل بیت نبی آثار بسیار نمود و مدتها عمارت مندیش و فرماندهی بلاد جبال و غور مضاف بدو گشت" (همان، ص ۳۲۴). منهاج سراج می گوید "بعد از آن احوال ایشان معلوم نشد تا عهد امیر بنجی نهاران" (همان، ص ۳۲۴) که معاصر خلیفه عباسی، هارون الرشید، بوده است. او به همین ترتیب پس از امیر بنجی به سراغ "امیر سوری بن محمد" - معاصر یعقوب لیث صفاری - می رود. وی امیر سوری را "ملک بزرگ" می خواند و می گوید "ممالک غور بیشتر در ضبط او بود" (همان، ص ۳۲۷). پس از امیر سوری گویا اوضاع حکومت شنسیان از نو گرفتار نابه سامانی می شود و به همین دلیل، تاریخ ایشان دوباره با ابهام و سکوت همراه است تا آنکه نوبت به فرمانروایی "ملک محمد سوری" می رسد. وی معاصر "سلطان محمد غزنوی" بوده، در جریان توسعه طلبی های محمود از او شکست خورده، اسیر می شود و در اسارت از دنیا می رود (همان، ص ۳۲۹). محمود پسر محمد سوری، ابوعلی سوری را از سوی خود بر تخت حکمرانی ولایت غور می نشاند، اما پس از مرگ محمود، برادرزاده ابوعلی یعنی "امیر عباس سوری" بر او می

شورد و او را از مسند به زیر می کشد و زندانی می کند (همان، ص ۳۳۰). امیرعباس حاکم غور می شود اما خود وی نیز در نهایت از سلطان ابراهیم غزنوی شکست می خورد و اسیر می شود و از سوی سلطان غزنوی، پسرش، امیر محمد بن عباس بر جای وی می نشیند (همان، ص ۳۳۲). او باجگزار و مطیع کامل غزنویان بود. پس از امیرمحمد، جانشین او، امیر قطب الدین حسن بر کرسی حکومت غوریان تکیه می زند و این همان کسی است که جوزجانی وی را "جد سلاطین بزرگ غور" می نامد (همان، ص ۳۳۳). در زمان او آرامشی نسبی برقرار بود. پس از او پسرش "عزالدین حسین" به حکومت رسید. در زمان عزالدین، سلطان سنجر سلجوقی، قدرت اول منطقه به شمار می آمد؛ قدرتی که عزالدین را بر آن می داشت تا برای تداوم زمینه حکومت آرام خود با پرداختن هدایای ارزشمند بدو دوستی وی را به حاصل آورد (همان، ص ۳۳۵). عزالدین حسین صاحب هفت فرزند بود. بزرگترین ایشان، ملک فخرالدین مسعود بود که از مادری کنیز زاده بود و بنا بر این نمی توانست به جای پدر خویش بر تخت بنشیند. پس از او مهتر، ملک الجبال قطب الدین محمد بود که او نیز از سوی مادر بزرگزاده نبود و بر تخت نشست. جانشین عزالدین حسین، سیف الدین سوری بود. او آستیه را که کوهی است بین هرات و غزنه دارالملک خود ساخت و برادرانش را به عنوان حاکم به نقاط مختلف قلمرو خود فرستاد (همان، ص ۳۳۶). از این میان ورسار را به ملک الجبال داد، ولی میان ملک الجبال و سیف الدین تقاری رخ نمود و ملک الجبال به غزنین به نزد بهرامشاه غزنوی رفت (همان). اما بهرامشاه از بیم خروج او "فرمان داد تا او را در خفیه شربت مهلک دادند، به رحمت حق پیوست" (همان). این واقعه -بدین ترتیب- سرچشمه جنگها و جدالهای دامنه داری شد که تا سالها بعد میان غزنویان و غوریان در جریان بود. سیف الدین سوری برای گرفتن انتقام خون برادر خویش به غزنین لشکر کشید، بهرامشاه از پیش او منهزم شد و او غزنین را گرفت و بر تخت غزنین نشست. بدین ترتیب، "اول کسی که از این دودمان، بر وی اسم سلطان اطلاق کردند، او بود" (همان، ص ۳۹۳). سلطان سوری، ممالک غور را به برادر خود، سلطان بهاء الدین، که پدر غیاث الدین محمد و معزالدین محمد - ممدوح حسن نظامی - بود، سپرد و خود در دارالملک غزنین باقی ماند. اندکی بعد، سلطان بهرامشاه غزنوی با لشکری آماده از هندوستان به سوی غزنین باز می گردد، سلطان سوری در جنگ شکست می خورد و می گریزد، بهرامشاه بر او دست یافته، او را به شهر آورده، پس از استخفافهای فراوان او را به صلب کشیده و از پل می آویزد (همان، ص ۳۹۵).

پس از سلطان سوری، بهاء الدین سام مذکور عنان فرماندهی ملک غور را به کف می گیرد. بهاء الدین با ساخت و پرداخت لشکری بزرگ به سوی غزنین گسیل می شود، اما در میانه راه و از اندوه دو برادر مقتول خویش به دق از دنیا می رود (همان، ص ۳۳۸). پس از وی سلطان علاء الدین حسین وارث تخت غوریه می شود. او وارث غم و حزن شدید سرنوشت برادران سه گانه خویش بود؛ غمی که به کینه ای مهارناشدنی مبدل می شد و موجب آن بود

که از علاء الدین حسین آن "جهانسوزیها" بر سر غزنویان آید که آمد و مثل تواریخ شد. سلطان علاء الدین در مصافی سه باره بهرامشاه را به سختی شکست داد و غزنین را متصرف شد. به فرمان او غزنین هفت شبانروز در آتش بود. "چون هفت روز گذشت و شب هشتم شد، شهر تمام خراب گشت و سوخته شد" (همان، ص ۳۴۴). او پس از این به تخت سلطنت فیروزکوه نشست، دو برادرزاده خود، غیاث الدین و معزالدین را با تعیین وظیفه در قلعه وجیرستان محبوس کرد (همان، ص ۳۴۶) و "با سلطان سنجر طریق استبداد آغاز نهاد و مکاوحت پیش گرفت" و از دادن خراج معهود سالانه غوریان به سنجر خودداری کرد. کار این دو در نهایت به جنگ کشید، اما چون پیش از آغاز جنگ شمار زیادی از سپاهیان علاء الدین به سنجر پیوستند، لشکر وی در برابر سلجوقیان شکست خورد و خود او نیز اسیر گشت. سلطان سنجر او را عفو می کند و از او می خواهد که به غور نقل کند. او به غور باز می گردد و پس از آن با فتح بامیان و تخارستان و داور و بست، به گسترش قلمرو خویش می پردازد. بنابر مشهور، او در اواخر عمر - و برخلاف رویه اسلاف و اخلاف خویش - به اعزاز اسماعیلیان و داعیان ایشان می گردد؛ داعیانی که جانشین علاء الدین، پسرش سیف الدین محمد، "جمله را فرمان داد تا به زیر تیغ آورند و هلاک کردند". به دستور سیف الدین "در کل بلاد ملحد کشی کردند" (همان، ص ۳۵۱). دوران سلطنت او بیش از یک سال و اندی نپایید و پس از وی، غیاث الدین محمد سام غوری - که بخشی از کتاب تاج المآثر به رخدادهای روزگار او می پردازد - بر مسند قدرت تکیه می زند. در روزگار او، ملک فخرالدین مسعود، عموی غیاث الدین و برادر مهتر پسران هفتگانه عزالدین حسین، که نخستین ملک از شاخه غوریان بامیان بود، به طمع پایتخت، فیروزکوه، روی به جدال با غیاث الدین نهاد. غیاث الدین او را شکست داد (همان، ص ۳۵۵) اما به مهربانی با وی رفتار کرد و او را به سوی دار و دیار تحت سلطه خویش، بامیان، بازگرداند. روزگار حکومت غیاث الدین، عرصه اتفاقات و کش و قوسهای فراوانی برای غوریان در جنگ و جدال با همسایگان قدرتمند خویش بوده است. از فتوحات اوست: هرات، داور، کالیور، حزدوان، تکناباد، لاهور، مولتان، مروالرو، سجستان، فوشنج، کابل و غزنین (همان، ص ۳۶۹).

۱-۲-۱- درباره سه ممدوح حسن نظامی :

۱-۲-۱- معزالدین محمد بن سام غوری :

وی فرزند بهاء الدین سام غوری (متوفی ۵۴۴ هجری) و برادر کوچک غیاث الدین محمد (سلطنت در فاصله سالهای ۵۹۹-۵۵۸ ه.ق.) بوده است که پس از برادر خود در جمادی الاول ۵۹۹ ه.ق. بر تخت نشست. وی در دوران سپهسالاری خود در دربار برادرش غیاث الدین محمد، به "شهاب الدین" ملقب و معروف بوده تا آنکه در وقت نشستن بر کرسی سلطنت، لقب "معزالدین" را بر او می نهادند. برخی او را "به همه جهت بزرگترین پادشاهان غور"



دانسته اند؛ "چه با اینکه او بعد از برادرش بیش از دو سال و ماهی سلطنت نکرده، لیکن در ایام حکمداری غیاث الدین بزرگترین فتوحات غوریان به دست او انجام یافته" (اقبال آشتیانی، ۱۳۴۶، ص ۲۹۸). از فتوحات مهمی که وی در زمان سلطنت برادرش به عنوان سپهسالار، نقشی اصلی و تعیین کننده در به نتیجه رساندن آن بازی کرده، یکی فتح غزنه و بدر آوردن آن از چنگ "غزها" به سال ۵۶۹ هـ.ق. بوده که به واسطه دستیاری در این فتح کارساز، حکمرانی این ولایت را از سوی برادرش بر عهده می گیرد (میرخواند، ۱۳۸۰، ص ۳۶۴۹). وی در سایر فتوحات مهم غوریان در این روزگار نقش درجه اول داشته، به جز از فتوحات گسترده ای که در این اوقات در هند آغاز کرده بود، در جنگهای بزرگ دیگری چونان جنگ نیشابور - موطن نظامی - به سال ۵۹۷ هـ.ق. که در پی آن نیشابور از چنگ عمال خوارزمشاهی خارج و به دست غوریان می افتد، شرکت و سپهسالاری غوریان را بر عهده داشته است. او در سال ۵۹۰ هـ.ق. بنارس را فتح می کند (ابن اثیر، ۱۹۶۶ م، ج ۱۲، ص ۱۰۵) و دو سال بعد قلعه بهنگر را می گشاید (همان، ص ۱۲۱). معزالدین در نهایت در سال ۵۹۹ هـ.ق. پس از درگذشت برادرش در جمادی الاول این سال به سلطنت می رسد. وی "اداره امور ایالات مختلف غور را میان افراد خانواده اش به تناسب تقسیم کرد." که از این میان، "شهر بست و ولایت فراه و اسفزار را به پسر برادر خود، غیاث الدین محمود، فرزند غیاث الدین محمد داد" (روشن ضمیر، ۱۳۵۷، ص ۱۰۰)، همو که از پس معزالدین - به اسم - بر مسند سلطنت شاخه اصلی غوریان تکیه زد، اگرچه به واقع هیچگاه نتوانست اختیار پایتخت، غزنه، را از چنگ تاج الدین یلدوز که خود ادعای حکومت کرده بود، به درآورد.

معزالدین هر چقدر که در روزگار فرمانروایی برادر خویش در جنگهای پیاپی و انقطاع ناپذیر در برابر غزها، قراختائیان و خوارزمشاهیان کامیاب بود - تا آنجا که حدود و ثغور سرزمینهای تحت سلطنت او را تا گسترده ترین شکل تاریخی به پیش برد - در دوران سلطنت خود در حفظ و نگاهداری قلمروی خویش با دشواریها و مسائل فراوان روبرو بود. معزالدین در سال ۶۰۰ هـ.ق. در راس لشکر خود به سوی هند و لاهور گسیل می شود تا به سرکوب شورشهایی بپردازد که علیه وی رخ داده بود (منهاج سراج، ۱۳۴۲، ص ۴۰۲). در این زمان خوارزمشاه از غیبت او استفاده کرده، به مرو حمله برد، آنجا را تصرف کرد و محمد خرنگ، حاکم غوری مرو را کشت. وی پس از آن نیز به هرات حمله می کند و حاکم غوری آنجا را باجگزار خود می سازد. معزالدین در رمضان همین سال از لاهور به خوارزم رفت و خوارزمشاهیان را شکست داد (همان، ص ۴۰۳) اما در سال بعد به واسطه تدابیر غیرعاقلانه جنگی مغلوب همین خوارزمشاهانی شد که قراختائیان را نیز در کنار خویش داشتند. وی در سال ۶۰۱ هجری به مولتان رفت و توطئه یکی از سران گریخته خود به نام "ایک بال" را که ادعای سلطنت کرده بود، سرکوب کرد.

معزالدین در سال ۶۰۲ هجری در هنگام بازگشت به غزنین توسط جمعی از "ملاحده" به قتل رسید (نسخه اساس، برگ ۲۲۶).

۱-۲-۱-۲ - سلطان قطب الدین آیبک معزی :

وی از ترکانی بوده که در کودکی به اسارت مسلمانان درآمده، در بازار برده فروشان نیشابور به فروش می رسد. در اوان جوانی او را به غزنین می آورند و معزالدین غوری او را می خرد و به دستگاه خود وارد می کند (منهاج سراج، ۱۳۴۲، ص ۴۱۶). آیبک در دستگاه وی و به واسطه لیاقتی که از خود نشان می دهد، به تدریج پایه های ترقی را طی می کند تا آنکه در جنگی که مابین سلطان غوری و سلطان شاه خوارزمی رخ می دهد، از خود شجاعت بسیار نشان داده، سلحشورانه می جنگد و در نهایت نیز اسیر می شود؛ اما غوریان در جنگ پیروز شده و بدین ترتیب سلطان وی را مورد تفقد قرار داده، اقطاع "کهرام" را بدو مفوض می کند (همان، ص ۴۱۷). وی پس از این به میرت و در سال ۵۸۸ ه.ق به دهلی یورش می برد و آن مناطق را می گشاید؛ فتحی که به پاس آن، حکومت دهلی را بدو واگذار می کنند. قطب الدین در سال ۵۹۰ نیز -در رکاب سلطان غوری- با رای بنارس جنگید و او را شکست داد. او از این پس دامنه فتوحات خود در هندوستان را گسترش داد (همان، ص ۴۱۷). آیبک در این زمان صاحب چنان قدرتی بود که پس از مرگ سلطان معزالدین محمد، در سال ۶۰۲ هجری از دهلی به لاهور می رود و در آنجا - با عنوان "سلطان" - بر تخت می نشیند. پس از مدتی میان وی و "سلطان تاج الدین یلدوز" نزاعی در می گیرد. در این نزاع قطب الدین پیروز می شود و غزنین را فتح می کند؛ اما پس از چهل روز آنجا را رها کرده و به سوی هندوستان باز می گردد (همان). او در سال ۶۰۷ ه.ق. در میدان چوگان به واسطه خطا کردن در ضربه و سرنگونی اسبش بر وی می میرد (همان، ص ۴۱۸). منهاج سراج مدت ملک قطب الدین را -از ابتدای فتح دهلی تا مرگ- بیست سال و مدت سلطنت وی را چهار سال و کسری ضبط کرده است (همان).

۱-۲-۱-۳ - سلطان شمس الدین التتمش :

وی نیز از غلامان ترکی بود که در کودکی از سوی دشمنان خانوادگی به مسلمانان فروخته شده و تجار مسلمان او را به بلاد اسلامی و شهر بخارا آورده و در معرض حراج نهاده بودند. در دهلی قطب الدین آیبک او را خریداری می کند (همان، ص ۴۴۲). وی در دستگاه قطب الدین آیبک به سرعت رشد می کند و حکومت بداون را از سوی آیبک دریافت می کند (همان، ص ۴۴۳). قطب الدین آیبک به التتمش علاقه بسیار داشته و به گفته جوزجانی وی را "فرزند" خود می خوانده (همان). او یکی از سه دختر خود را نیز در حباله التتمش درآورده بوده است (همان، ص ۴۱۸).

پس از مرگ ناگهانی قطب الدین آیبک به سال ۶۰۷ هجری، امرا و ملوک هندوستان، پسر وی، آرامشاه، را بر جای او می‌نشاندند؛ اما سلطنت این آرامشاه چندان نمی‌پاید و پس از اندکی از دنیا می‌رود. بدین ترتیب و با فراهم شدن زمینه‌های لازم برای تجزیه ممالک هندی غوریان، این ممالک به چند پاره تقسیم می‌شود: سند به "ناصرالدین قباچه" داماد دیگر قطب الدین آیبک می‌رسد. لکهنوتی به ملوک خلیج می‌رسد و دهلی در دست شمس الدین التتمش قرار می‌گیرد. لاهور نیز در این میان دست به دست می‌چرخد و گاهی در کف تصرف اینان می‌افتد و گاه در ید قدرت آنان (همان، ص ۴۱۸). در کتاب "تاج المآثر" تا وقایع سال ۶۱۴ هجری، یعنی واگذاری حکومت لاهور به فرزند وی، ناصرالدین محمود، ذکر شده است. التتمش در سال ۶۳۳ هجری در می‌گذرد.

۱-۳- دربارہ نگارنده

۱-۳-۱- نام و لقب :

از میان آثار متقدم، تنها ضیاء الدین برنی، نگارنده کتاب تاریخ فیروزشاهی (سده هشتم) است که از مؤلف تاج المآثر نام برده و او را "خواجه صدر نظامی" خوانده است (برنی، ۱۸۶۲م، ص ۱۴). صاحب کشف الظنون نویسنده تاج المآثر را "صدرالدین محمد بن حسن" خوانده (حاجی خلیفه، ۱۹۹۲، ص ۲۶۹)، حمدالله مستوفی از او تنها با عنوان "صاحب تاج المآثر" یاد کرده است (مستوفی، ۱۳۳۹، ص ۷۵۴) و آغابزرگ تهرانی نیز در الذریعه خود - به عنوان اثری متاخر - از وی با عنوان "صدرالدین حسن بن محمد" نام برده است (تهرانی، ۱۹۸۳م، ج ۳، ص ۲۰۷). (مرحوم ملک الشعراء بهار او را "تاج الدین محمد بن حسن نظامی" (بهار، ۱۳۷۰، ج ۳، ص ۱۰۶) و استاد ذبیح الله صفا نیز وی را "صدرالدین حسن بن محمد نظامی" نامیده اند (صفا، ۱۳۵۲، ج ۳، ص ۱۱۶۳). دانشمند معاصر هندی، عبدالحی حسنی، در کتاب "نزهة الخواطر و بهجة المسامع و النواظر"، او را "نظام الدین حسن نظامی" خوانده است (الموسوعة الشعرية، نزهة الخواطر و بهجة المسامع و النواظر، ص ۳۴۷). با این حال تا آنجا که به اصل متن کتاب مربوط می‌شود، اولاً نویسنده جز در مقدمه اثر در هیچ کجای کتاب از خود نام نبرده و در ثانی در مقدمه نیز - در ذیل عنوان "شرح حال مرتب این مجموع" - تنها خود را با عنوان "بنده و بنده زاده حسن نظامی" معرفی کرده است (نسخه اساس، برگ ۹).

چون نویسنده در اثر خود هیچگاه به لقب و کنیه خویش اشاره ای نداشته، و گویا جز تاج المآثر اثری از وی برجا نمانده است، بر ما معلوم نشد که نویسندگان کتب تراجم، در تاج الدین، صدرالدین و یا نظام الدین خواندن وی از چه منابعی سود جسته و این منابع تا چه حد قابل اطمینان و اتکامی باشند؟ گمان ما بر این است که عناوین نگاشته شده بر جلد نسخ متعدد برجا مانده، منبع و مستند ایشان در این اقوال بوده. نگاهی به فهرس کتب خطی

موجود نشان می دهد که ناسخان در شناساندن مولف کتاب، از نام ها، عناوین و نسبتهای متعددی استفاده کرده اند؛ عناوینی که دانسته نیست کدام یک از آنها درست و مستند است. در هر حال با توجه به تاریخ فیروزشاهی مذکور که منبع متقدم ما در این زمینه است، عجالتاً بهترین راه، پذیرش "صدر الدین" به عنوان لقب "حسن نظامی" است.

۱- ۳- ۲- زادگاه و موطن :

اغلب فهارس نسخ خطی حسین نظامی را "نیشابوری" دانسته اند. (استاد ذبیح الله صفا نیز بر همین راه رفته و در این میان تنها صاحب کتاب "طراز الاخبار" که جنگ گونه ای است متعلق به سده یازده هجری، نظامی را "دهلوی" خوانده است (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۶، ص ۳۷۵).

در هر حال نویسنده تاج المآثر در متن کتاب خویش از خراسان به عنوان محل سکونت خود، پیش از کوچ و اگرچه نه به تصریح، اما به تلویح ابلاغ از تصریح، از نیشابور به عنوان مولد و منشاء خود یاد می کند؛ آنجا که در مقدمه اثر و در بیان حال پریشان خویش و اوضاع نابسامان و آشفته روزگار می گوید:

"... والحق به هیچ وقت اندیشه انتقال و ارتحال در ضمیر متداخل نگشته بود و هوای سفر دامن گیر نیامده، مگر در ایام فترت و اضطراب ممالک خراسان که میان ابناء روزگار تمیزی بیشتر نماند و حسن التفات به حال اهل معنی کمتر شد، دواعی همت و بواعث نهمت بر آن داشت که عزم رفتن جزم باید کرد و اندیشه از حد قوت به حیّز فعل رسانید و بالفلوات عن قصرٍ مشید قناعت نمود و مصراعُ أَعْرُ مَكَانٍ فِي الدُّنْيَا سَرِحُ سَابِحٍ برخواند و کل مکان یُنبتُ العزَّ طیبٌ غنیمت شمرد

همچو احرار سوی دولت پوی      همچو بدبخت زادبوم مجوی

(نسخه اساس، برگ ۹)

در پاره ای آنسوتر نیز از او می خوانیم که :

"... و دعوای حرکت و رحلت بر سکون و اقامت راجح گشت و در نظر عقل، دوری از آن طایفه عین

مصلحت نمود... وداع کرده آمد "گسسته دل ز نیشابور و صحبت اصحاب"" (همان، برگ ۱۶)

نظامی البته همانگونه که خود تصریح دارد، از نیشابور به سوی غزنین و دهلی عزیمت می کند و شاید آنچه موهم نویسنده طراز الاخبار در دهلوی خواندن نظامی بوده، همین اقامت احتمالاً دیرپای او در دهلی از پس ورود به دستگاه غوریان هند بوده باشد.